



وقتی هنر در زندگی مردم جایی ندارد/ هنرمند الگوست نباید سیگار بکشد

مردمی که در کوچه و خیابان، پیاده یا سواره تردد می‌کنند وقتی با سؤالی درباره هنر مواجه می‌شوند اولین واکنش‌شان مکث و سکوت است ...

مردمی که در کوچه و خیابان، پیاده یا سواره تردد می‌کنند وقتی با سؤالی درباره هنر مواجه می‌شوند اولین واکنش‌شان مکث و سکوت است در حالیکه اگر سؤالی از مسائل سیاسی یا تورم پرسیده شود حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. خبرگزاری مهر- گروه فرهنگ و هنر: گفتگو با مردمی که هنر اولویت زندگی آنها نیست شاید خود مهمترین رویداد هنری سال 91 باشد. بیش از نیمی از مردمی که در این گزارش با آنها صحبت شد از میان همه وقایع هنری سال 91 نتوانستند یک حادثه را که بیشتر از همه نظر آنها را به خود جلب کرده بود، انتخاب کنند. همان طور که در بخش اول این گزارش گفته شد نقطه مشترک همه این مصاحبه‌ها مکث‌های گاه و بی‌گاه مصاحبه شوندگان از پرسش اولیه و حتی در روند مصاحبه بود. در این قسمت از گزارش بر خلاف بخش اول مصاحبه‌هایی تنظیم شده است که مردم در آنها یا هیچ نظری درباره وقایع هنری پیرامون خود نداشتند و یا گزارشگر با پرسش‌های متعدد نظر آنها را در این باره جویا شده است. در مواردی هم مردم در پاسخ به این پرسش خواهان ارائه یک لیست چند گزینه‌ای از مهمترین وقایع هنری سال 91 بودند تا سپس از میان آنها گزینه‌ای را انتخاب کنند. آنچه می‌خوانید نتیجه این گزارش مردمی است.

زن دست پسرش را برای لحظاتی رها می‌کند. جوری نگاهم می‌کند که انگار از او پرسیده‌ام تهران کجاست نه اینکه جواب این سوال به همین بدهد باشد اما نگاه او به شکل یک علامت سوال بزرگ در صورتش نقش بسته بود حالا بعد از چند ثانیه‌ای سکوت می‌گوید: چه بگویم! کمی این پا آن پا می‌کند و بعد می‌پرسد چه بوده است؟! می‌گویم می‌خواهم نظر شما را بدانم، هر اتفاقی که در حوزه هنر توجه شما را به خودش جلب کرده است. نظر شخص خود شما! بعد انگار که بخواهد جوابی را مطرح کند که مطمئن نیست. می‌گوید: موفقیت‌های سینما.

دلم نمی‌خواهد مثل معلم‌ها بگویم بله درست است بیشتر توضیح دهید و بعد ناگزیر می‌پرسم کدام موفقیت‌ها؟ سوال خودم را دوباره تکرار می‌کند و بعد وقتی کاملاً احساس عجز می‌کند می‌گوید ببخشید من به هنر علاقمند نیستم یعنی پیگیر نیستم....

دردی که باعث بازیگر شدن پرویز پرستویی شد

حمیدرضا نوروزی‌زاده هم در واکنش به سوال، ابتدا لحظاتی مکث می‌کند و بعد به گونه‌ای نگاه می‌کند که انگار معادله‌ای فلسفی از او پرسیده‌ام. کارگر خدماتی متروست. در حال تمیز کردن دیواره داخلی ایستگاه است. به جای پاسخ از کار کردن باز می‌ایستد، دستمالش را پایین می‌آورد و بعد کنجکاوانه اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌خواهد مثال بزنم. با توضیح دوباره سوال و آوردن نمونه‌هایی که بتواند به مرد کمک کند، گفتگو را به سمت و سویی می‌برم که مرد از خودش بگوید. اینکه 40 سال دارد. مدتی قبل دو شیفت کار می‌کرده و شاید به همین دلیل فرصتی برای روزنامه خواندن نداشته است.

یک شیفت صبح تا عصر در روزنامه همشهری و دیگری از عصر تا شب در مترو. روزنامه هم که بخواند، صفحه حوادث را ترجیح می‌دهد اما وقتی از او درباره صفحه ادب و هنر روزنامه‌ها می‌پرسم، می‌گوید: هنر زیباست و وجودش لازم است. هر کس هنری دارد. مثلاً همین که شما از من سوال می‌پرسید هنر شماست.

پدر و پدربزرگش هر دو نی می‌نواخته‌اند. خودش اما نتوانسته یا فرصتش را نداشته است که این هنر را یاد بگیرد. از میان همه حوزه‌های هنری موسیقی را بیشتر دوست دارد و به قول خودش آهنگ‌های "کوچه بازاری قدیمی" را گوش می‌کند. با این همه وقتی از او می‌خواهم دوباره همه وقایع مرتبط با هنر مثل سینما، تلویزیون، موسیقی و ... را مرور کند تنها یک جمله به خاطر می‌آورد که از یک گفتگوی رادیویی در مترو شنیده است و همان را نقل می‌کند: یک روز از پرویز پرستویی علت بازیگر شدنش را پرسیدند او هم جواب این سوال را به دردها و غم‌هایش نسبت داد.

وقتی از نوروزی‌زاده اهمیت این جمله را جویا می‌شوم، تنها همین جواب را بیشتر توضیح می‌دهد و می‌گوید: به هر حال یک نفر غصه دارد نی می‌زند. شخص دیگری آهنگ غمگین گوش می‌کند. در مورد پرستویی هم دردهایش باعث شده که بازیگر شود.

هنر ضرورتی ندارد

اظهار ناتوانی در بیان یک رویداد هنری اما فقط به زنان خانه‌دار و مردان میانسال منتهی نمی‌شود. دانشجویان جوان هم گاهی به‌تازده نگاهت می‌کنند. مهیار زمان دانشجوی کردانی کامپیوتر است و 20 سال دارد. خیلی راحت لبخند می‌زند و سر و شانه‌هایش را به نشانه ندانستن تکان می‌دهد. "زمان" به سینما، تلویزیون و تئاتر علاقه‌ای ندارد. حتی به فیلم‌های خارجی هم علاقه چندانی نشان نمی‌دهد. حسین عزیزاده آهنگساز و نوازنده را دوست دارد و چند سال پیش به کنسرتش رفته است. تمام تفریح زمان این است که با دوستانش به دریند و کوهنوردی برود. اخبار و اطلاعات مورد نیازش را هم از اینترنت می‌گیرد.

با این حال در برابر واکنش من به اظهار بی‌اطلاعی اش درباره یک سوژه هنری یا رویدادی که در سال 91 نظرش را جلب کرده باشد، هیچ حرفی برای گفتن پیدا نمی‌کند و معتقد است، دانستن در این حوزه ضرورتی برایش نداشته است و حالا هم احساس کمبودی نمی‌کند.

فرصتی برای هنر ندارم

آذین وطنی هم 21 سال دارد. طرفدار هیچ کدام از حوزه‌های هنر ایرانی نیست. دانشجوی برق دانشگاه خواجه نصیر است و بیشتر معتقد است که فرصتی برای علایق هنری ندارد. با این حال موزیک‌های خارجی را گوش می‌کند و گاهی چخوف می‌خواند. وقتی استیصال من را برای گرفتن حداقل یک پاسخ درباره مهمترین رویداد هنری مورد نظرش در سال 91 می‌بیند با شرمندگی می‌گوید: فکر کنم پشیمان شدید از من سوال پرسیدید.

خیالش را از این بابت راحت کردم و در ادامه صحبت‌ها فهمیدم امسال فقط یک بار به یک گالری نقاشی رفته چون قبلاً نقاشی می‌کرده است.

من ماهواره نگاه می‌کنم

گفتگوهای بیشتر اما همیشه به نتیجه و مرور خاطراتی که به هنر تعلق داشته باشند منجر نمی‌شود مثلاً زن میانسالی که هرگونه ارتباط با وقایع هنری را رد می‌کند و درباره تلویزیون هم می‌گوید: من شبکه‌های ماهواره‌ای را می‌بینم. تلویزیون ایران را نگاه نمی‌کنم.

کنسرت شهرام ناظری اتفاق شیرین سال

موسیقی شاید سهم بیشتری در میان مردم داشته باشد. یاسمن باسزا از مرگ ویونولیس ایران به عنوان مهمترین حادثه سال 91 یاد می‌کند و من کمکش می‌کنم تا اسم همایون خرم را بر زبان بیاورد. 21 ساله است و کنسرت امسال شهرام ناظری را هم به عنوان یک واقعه شیرین نام می‌برد.

زهره فرهی هم که فاصله چندانی با یاسمن باسزا در بوتیک لباس فروشی ندارد، به همایون خرم اشاره می‌کند. دیپلم دارد و منشی دکتر است. توضیح می‌دهد: همایون خرم نوازنده آهنگ‌های قدیمی بود و مرگ او باعث حسرت شد.

شاید هنر با سیاست یا اقتصاد متفاوت است که این حوزه‌ها حتی به پرسش هم نیاز ندارند و مردم به راحتی درباره آنها اظهار نظر و قضاوت می‌کنند.

آزاده دیندار 27 ساله و کارمند است. از او تنها همین قدر می‌توان فهمید که احسان خواجه امیری و گروه "سون" را دوست دارد اما درباره آنها هم نمی‌تواند مثالی بیاورد.

تغییر محتوای فیلم‌های فجر با فیلتر حسن عباسی

یک بار دیگر پای فجر به میان گفتگو باز می‌شود. در تاکسی نشسته‌ام. پهلوی من دختری است که ظاهر مرتب و آراسته‌ای دارد. چادر پوشیده و دانشجوی کارشناسی اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی است. طبق معمول بعد از سوال مکث می‌کند. توضیح دوباره من، مکث. راننده می‌پرسد کجا پخش می‌شود؟ توضیح می‌دهم و حالا به یک جمله بسنده می‌کند: حضور حسن عباسی به عنوان داور جشنواره فجر امسال برایم جالب بود.

می‌گویم: حسن عباسی در سال 89 جزو داوران بود اما با این حال چرا فکر می‌کنی حضورش در سینما جالب است که توضیح می‌دهد: فیلم‌ها قرار است در یک جامعه اسلامی نمایش داده شود بنابراین وقتی از فیلتر افرادی مثل حسن عباسی بگذرد محتوای آنها هم عوض می‌شود.

راننده غرغری می‌کند اما در واکنش به سوال حرفی نمی‌زند و با عبارت "نمی‌دانم خانم" می‌خواهد ادامه ندهم. نسرین قلعه کوب دختر دیگری است که تا انتها هم‌مسیر هستیم. ابتدا علاقه یا شاید حرف چندان‌ی ندارد برای همین همه پاسخ‌هایش تلگرافی است نظر او را می‌پرسم. با تاملی کوتاه پاسخ می‌دهد: فجر. در ادامه می‌پرسم کدام یک از فیلم‌ها را دیده‌اید؟ و پاسخی که می‌شنوم هیچکدام است. وقتی از او می‌پرسم پس چطور در مورد آن‌ها نظر می‌دهد، می‌گوید: از طریق تیزر فیلم‌ها، تبلیغات خنده داری داشتند. سینمای ایران خیلی بی‌ارزش شده است.

این پاسخ باعث می‌شود "چرا فکر می‌کنی این فیلم‌ها خنده‌دار هستند؟" سؤال بعدی من باشد. قلعه‌کوب نظرش را اینگونه بیان می‌کند: چون به معضله‌هایی می‌پردازند که تکراری است یا برای نسلی که آن فیلم برایش ساخته می‌شود حل شده است یا اصلاً این فیلم‌ها دیگر معنایی ندارند. از او می‌پرسم که محتوای فیلم‌ها چگونه باید باشند تا این مشکلات را نداشته باشند که در پاسخ تنها مکث می‌کند. مکث ادامه دارد و برای اینکه این مکث ایستگاه پایانی ما برای پیاده شدن از تاکسی نباشد سؤال دیگری می‌پرسم. فیلم "ورود آقایان ممنوع" از رامبد جوان پاسخ این هم‌نسل جوان است که در ازای سؤال "به نظر شما کدام کارگردان یا فیلم در سینمای ایران می‌تواند مورد قبول واقع شود؟" می‌شنوم. دلیل این پاسخ را جویا می‌شوم که می‌گوید: چون می‌داند مخاطبش چه می‌خواهد.

پیگیر می‌شوم تا بگویم آیا سایر فیلم‌ها نظیر فیلم مورد نظرش نیستند. در پاسخی که می‌دهد متوجه می‌شوم معتقد است که فیلم‌های دیگری که ساخته می‌شوند تا حد زیادی جنبه شخصی پیدا می‌کنند. با سؤالی کوتاه مجالی برایش فراهم می‌کنم تا اگر مایل باشد نام فیلم دیگری را بیان کند. اما او به صورت کلی به فیلم‌های کلاسیک هالیوود درباره تاریخ و ادبیات غرب اشاره می‌کند زیرا معتقد است اگر بی‌هدف‌ترین آدم‌ها نیز این فیلم‌ها را ببینند انگیزه و امید زیادی برای تغییر پیدا می‌کنند. در ثانیه‌های بعدی پاسخ این دختر جوان به سؤال من مبنی بر رویداد هنری دیگری که در سال 91 نظرش را جلب کرده باشد، مکث است. برای شکستن این فضا من نیز تلگرافی سؤال می‌کنم: خبری در تلویزیون، روزنامه، اینترنت... در میان یکی از این تلگراف‌ها می‌گوید: فرصتی برای دیدن تلویزیون و یا خواندن روزنامه ندارم.

دلیلش را جویا می‌شوم و متوجه می‌شوم به دلیل اینکه مشغول یادگیری زبان چینی است فرصت و وقت آزاد زیادی ندارد. بعد از این، دیالوگ‌ها بیشتر به سختی زبان چینی، فرهنگ و آهنگ‌های چینی کشیده شد و دختر جوان توضیح داد که چگونه خانواده‌اش را راضی کرده است تا اجازه دهند این زبان را یاد بگیرد. اما اینکه چگونه هنر ایران نتوانسته نظرش را جلب کند، شاید زمان بیشتری به بحث نیاز داشته باشد.

از صبح تا شب کار کردن مجال فکر کردن به هنر را گرفته است

در یکی از خیابان‌های تهران دختری در کنار پیاده‌رو چهار زانو نشسته است و سنتور می‌نوازد. 25 ساله است و دیپلم دارد. بعضی‌ها بی‌تفاوت از کنارش عبور می‌کنند و بعضی به گونه‌ای توجه می‌کنند یا برایش پول را با احترام می‌گذارند که انگار مدیون او هستند. قطعه "نازنین مریم" محمد نوری را می‌نوازد. آهسته کنارش می‌نشینم تا مزاحمش نباشم. سوالم را می‌پرسم، در اولین جمله بدون هیچ مکثی و بدون اینکه مضراب‌ها در دستانش از حرکت باز ایستند می‌گوید: الان اصلاً حضور ذهن ندارم.

بدون درنگ می‌گویم شاید وقت مناسبی نباشد اما خود شما هنرمند هستید و حتماً می‌توانید نمونه‌ای را به خاطر بیاورید؟ با مکث، نگاهی کوتاه به همراه لبخند فاصله سؤال من تا پاسخش را پر می‌کند. اما من هم سعی در کم کردن این فاصله دارم و از این رو سریع می‌پرسم: هر اتفاقی که برایتان مهم بوده است؟ باز هم مکث می‌کند ولی این بار دیگر همزمان با مکث کردن لبخند نمی‌زند و دیگر سنتور نمی‌نوازد. مضرابش را دقایقی نگه می‌دارد. فکر می‌کند ولی بی‌سرانجام از من می‌خواهد تا اجازه دهم کارش را ادامه دهد. گمان می‌کنم چیزی در ذهن دارد که می‌تواند به زبان جاری کند به همین خاطر از او می‌خواهم درباره اتفاقی که در عرصه موسیقی باعث تأثرش شده بگوید. این کلماتی که از زبان او می‌شنوم پاسخی به سؤالم است: درگذشت مشکاتیان استاد سنتور ایران.

خوشحالم که پاسخ داده اما به او می‌گویم که این اتفاق مربوط به سال 91 نمی‌شود و ادامه می‌دهم: حتماً اخبار و حوادث موسیقی را پیگیری می‌کنید. روزنامه‌ها، تلویزیون... با بیانی اعتراضی پاسخ می‌دهد، پاسخی که در خود رنجی را حمل می‌کند: من از صبح اینجا می‌آیم و آخر شب مثل یک جنازه به خانه می‌روم به همین دلیل فرصت دیگری برای پیگیری اخبار و اطلاعات از طریق روزنامه، اینترنت و یا تلویزیون ندارم.

سنتورش را یک بار گرفته‌اند اما به پولش نیاز دارد. قرار است با این پول کلاس سنتور هم برود و آرزویش این است که تا می‌تواند این هنر را ادامه دهد.

ظاهراً فقط مردم عادی نیستند که حوصله ندارند درباره هنر صحبت کنند، کسانی هم که در این زمینه فعالیت می کنند حرفی برای گفتن ندارند. این بار در پارک خانه هنرمندان واقع در خیابان ایرانشهر دو نفر را می بینم که بر روی یکی از نیمکت ها نشسته اند. سوال را مطرح می کنم، پیرمردی که 82 سال دارد و دندانپزشک است، از داخل جیبش کاغذی درمی آورد و شعری با این مضمون می خواند: هنر آموز کز هنرمندی/ در گشایی کنی نه در بندی.

منصور ایلخانی پور نام دارد. به دلیل سن بالایی که دارد مواردی را برایش مثال می زنم و بعد همین موارد منجر به گفتگویی 45 دقیقه ای از خاطرات مردی می شود که از خطاطی گرفته تا ساز و آواز دستی بر آتش دارد. دورانی را با همایون خرم و بعضی از خوانندگان بنام موسیقی سنتی ایرانی سپری کرده است. به تشویق مادرش از ابوالحسن صبا نوازندگی ویولون آموخته است و بعد به همین دلیل زمانی که مادر از این دنیا می رود، از ساز زدن اجتناب می کند. پیرمرد در واکنش به اصرارم برای گرفتن پاسخ، به کهولت سن در خواندن روزنامه اشاره می کند و اضافه می کند: البته هنری که الان در کشور با آن روبرو هستیم، آن هنر سابق نیست.

توضیح بیشتری در این باره نمی دهد و باز هم علاقه دارد که خاطراتش را مرور کند، اینکه همایون خرم شخص با عفتی بود و فقط هنرش بود که جلب توجه می کرد. مردی که پهلویش نشسته است شهریار نام دارد و 56 ساله است. علاقه ای به خواندن روزنامه و دیدن تلویزیون ایران ندارد. اخبار مورد نظرش را از شبکه های ماهواره ای می گیرد با این وجود اخبار را تحلیل هم می کند. آرگو را مثال می زند که فیلم با کیفیتی نبود. با این همه در پاسخ به یک رویداد هنری که نظرش را جلب کرده باشد، فقط سکوت می کند.

سیگار کشیدن و اعتیاد بعضی هنرمندان اتفاقات هنری تلخ

به یک مغازه تعمیرات و فروش کامپیوتر و پرینتر وارد می شوم. نزدیک خانه هنرمندان است و همین باعث می شود صاحبان آن تعامل و مراوده بیشتری با هنرمندان داشته باشند. مردی که از همه میانسال تر است، نظری ندارد. همکاری رضا قادری 28 سال دارد و به یک پدیده تلخ اشاره می کند و می گوید: بدترین واقعه این است که امروزه اکثر هنرمندان از زن و مرد سیگار می کشند و حتی بعضی به مواد اعتیاد دارند.

می پرسم خود شما سیگار نمی کشید که با قاطعیت پاسخ می دهد: چرا می کشم اما من الگو نیستم. هنرمندان الگوی مردم هستند و مردم به آنها نگاه می کنند.

محمود تقریبی هم در همین مغازه کار می کند. متولد 1353 است و تنها کسی است که در طول این گزارش اگرچه با مکث اما به مرگ حمید سمندریان اشاره می کند.

هنرمند باید در فقر زندگی کند

برخلاف همه افرادی که با آنها گفتگو کردم معلمی است که سیمین نام دارد. هر دو پسرش در حوزه تئاتر و فیلم و سایر فعالیت های هنری مشغولند. در پاسخ به سوالم نه فقط مکث می کند بلکه آهی پر از بغض می کشد. معتقد است هنر معاش آدمی را تامین نمی کند و کسی که می خواهد کار هنری بکند یا باید ثروتش او را حمایت کند یا در فقر زندگی کند. برایش کسانی را مثال می زنم که از هنر به ثروت رسیده اند اما تعداد این افراد را انگشت شمار می داند و می گوید: نه فقط پسر من بلکه بسیاری دیگر را دیده ام که با تمام وجود کار هنری کرده اند اما هیچ چیز نصیبشان نشده است.

البته شاید این گزارش مجالی برای آوردن همه نظرها درباره مهمترین رویداد هنری سال 91 از نظر همه افراد نبود که طبیعتاً این امری محال است اما این نمونه ای است از افرادی که در کنار ما زندگی می کنند تا بتوان بهتر فهمید که این دغدغه همیشگی "هنر برای هنر" یا "هنر برای مردم" همچنان باقیست و مردم تا چه میزان به رویدادهای هنری اطراف خود توجه می کنند.

یکی از مواردی که چندین بار در این گزارش تکرار شد، جایزه اسکار برای فیلم "جدایی" بود که به سال 1390 مربوط می شود و مردم گاهی در واکنش به پرسش های گزارشگر دلیل ندانستن را به تماشای شبکه های ماهواره ای نسبت می دادند.

